

تحلیل روان شناختی شخصیت کودک از دیدگاه مولوی

محمدیوسف پورموسی^۱ و کورس کریم پسندی^{۲*}

چکیده

در میان تعالیم و آموزه‌های روان شناسانه مولوی، نگرش او به شخصیت مستقل و هویت جداگانه کودک به طرز قابل توجهی، جلب نظر می‌نماید. مولوی با توجه به ساحت بیرونی و درونی انسان و با نگرش روان شناسانه، دوره کودکی را برای رشد و بلوغ جسمی، رشد فکری و عقلی هر فردی، ضروری و قهری می‌داند که توقف غیرطبیعی در این مرحله، نشان خامی و نقصان شخصیت در دوره جوانی و میان سالی خواهد شد. بنابر این مقاله فوق به روش تحلیلی بوده و به بررسی نگرش روان شناسانه مولوی به شخصیت کودک می‌پردازد که یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مولوی در قرن سیزده میلادی بسیاری از مباحث روان شناسی کودک هم چون: کودک و رشد، کودک و تربیت، کودک و گریه، کودک و شادی، کودک و تغذیه، کودک و بازی را در زوایای پیدا و پنهان شخصیت کودک واکاوی می‌کند که امروزه در قالب نظریه، توسط روان شناسان رشد و تکامل حسی و ادراکی ارائه شده است.

کلید واژه‌ها: مولوی، کودک، روان کاوی، عرفان.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

روان‌شناسان از میان ادوار مختلف زندگی انسان، دورهٔ کودکی را به مانند مقدمه‌ای بر کتاب زندگی انسان می‌دانند که تحوّل شخصیتی او در این مقدمه شکل می‌گیرد؛ به طوری که «دورهٔ کودکی از مهم‌ترین دوره‌های زندگی بشری است و دورهٔ «شدن» نامیده می‌شود؛ یعنی شخصیت انسان در دورهٔ کودکی، شکل گرفته و این شدن و تحوّل کیفی در دوره‌های مختلف بعدی متکامل می‌گردد.» (موثقی، ۱۳۸۰: ۸)، لذا شناخت هر چه بیشتر و بهتر لایه‌های پیدای پنهان انسان در دورهٔ کودکی از اهمیت خاص و ویژه‌ای برخوردار است.

بر این اساس و با بررسی آثار و آرای عارفان می‌توان دریافت که آنها همیشه صفای روحی و لطافت خُلُق و صداقت کودک را به مریدان و طالبان خود گوشزد می‌کردند و بر این باور استوار بودند که هر کس به اوصاف و احوال کودکانه درآید، راه سیر و سلوک را خالصانه می‌پیماید. مطلبی که امروزه مورد تأیید روان‌شناسان معاصر نیز می‌باشد؛ به گونه‌ای که کهن‌الگوی کودک از جمله کهن‌الگوهایی است که در فرآیند فردیت یابی و سلوک، در روان‌شناسی تحلیلی یونگ اهمیتی تمام دارد؛ اما در ادبیات و نقد ادبی چندان به آن توجه نشده است. حال عرفی شیرازی این حقیقت را این گونه بیان می‌کند:

دل از تمکین شود بی ذوق، زنه‌ار گهی کودک شو و طفلانه می‌رقص

(عرفی شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۱۲)

از این رو با تمهید این مقدمه برای تقریب ذهن مخاطب به موضوع پژوهش، ما در این مقاله برآنیم با توجه به شخصیت کودک و اهمیت خاص دورهٔ کودکی در شکل‌دهی شخصیت انسان در دوره‌های دیگر زندگی، به تبیین و تحلیل نگرش‌های روان‌شناسانهٔ مولوی پردازیم.

روش و هدف تحقیق

ما در این مقاله برآنیم تا نگرش‌های روان‌شناختی مولوی به شخصیت کودک را به روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای بررسی کنیم؛ با این هدف که می‌توان رگه‌هایی از

نظریات روان شناسان رشد و تکامل حسی و ادراکی را در لایه‌های پیدا و پنهان اشعار مولوی دربارهٔ کودک پیدا کرد و به درک جدیدی دست یافت.

پرسش‌های تحقیق

- این مقاله سعی دارد تا به پرسش‌های زیر از دیدگاه مولوی پاسخ دهد:
- نگرش روان شناختی مولوی به شخصیت کودک و دوره کودکی چگونه است؟
 - مولوی بر اساس کدام مؤلفه‌های روان شناسی، شخصیت کودک را واکاوی می‌کند؟ و ...

پیشینه تحقیق

دربارهٔ پیشینهٔ این تحقیق باید گفت با توجه به بررسی‌های انجام شده، مقاله‌ای مستقل با عنوان «تحلیل روان شناختی شخصیت کودک از دیدگاه مولوی» نگارش نیافته است. فقط مقاله‌ای با عنوان «بررسی کودک و دوران کودکی در حدیقه الحقیقه، مثنوی معنوی و بوستان» توسط ابراهیم ظاهری عبدوند و جمال‌الدین مرتضوی در فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی دانشگاه پیام نور، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۴، پاییز ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است که نویسندگان شخصیت کودک را در مثنوی، نماد عرفانی پیش از سلوک معرفی می‌کنند؛ ولی به نگرش‌های روان شناسانه مولوی دربارهٔ شخصیت کودک، هم چون: کودک و گریه، کودک و رشد، کودک و بازی و ... اشاره ای نمی‌کنند. هم چنین کریم زمانی در کتاب «میناگر عشق» واژهٔ کودکی را در مثنوی به عنوان یکی از فهرست‌های موضوعی کتاب خود قرار داده است که به صورت گذرا و اجمالی از شخصیت کودک سخن می‌گوید؛ ولی از بن مایه‌های روان شناسانهٔ مولوی که امروزه در قالب نظریه توسط روان‌شناسان معاصر ارائه شده است؛ سخنی به میان نمی‌آورد.

مقاله‌ای با عنوان «شخصیت‌سازی و شخصیت‌پردازی در آثار اقتباسی از مثنوی مولوی برای کودکان و نوجوانان» توسط محمدیوسف نیری و پروین مرتضایی در فصلنامهٔ مطالعات ادبیات کودک، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است.

و نیز مقاله‌ای با عنوان «کاربرد تعلیمی داستان‌های مثنوی در اجرای نمایش‌های کاربردی برای کودکان و نوجوانان» توسط محسن پورمختار و همکاران در پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، دوره ۶، شماره ۲۱، بهار ۱۳۹۳ به چاپ رسیده است.

نهایتاً مقاله‌ای با عنوان «آموزش تفکرورزی به کودکان در مثنوی معنوی» توسط فاطمه بندلی‌زاده و همکاران در دوفصلنامه آموزشی، پژوهشی و تحلیلی فلسفه و کودک، شماره ۴، دوره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ به چاپ رسیده است.

بحث و بررسی

کودک طبیعی، کودک عقلی

با بررسی آثار مولوی در می‌یابیم که او دو دیدگاه متفاوت و منحصر به فرد به شخصیت کودک و چگونگی شکل‌گیری آن دارد. به عبارت دیگر در پردازش به شخصیت کودک، بر اساس مبانی فکری، معرفتی و روان‌شناسی خود، در مقام یک دانشمند فیزیولوژیک، روان‌شناس و عارف بروز و ظهور می‌کند و به بیان دیدگاه‌های خود می‌پردازد. از این رو به دو نوع کودک توجه دارد: کودک طبیعی و کودک عقلی.

مولوی در دیدگاه نخست، در مقام یک دانشمند فیزیولوژیک ظاهر می‌شود و با توجه به شخصیت کودک طبیعی، آن را مرحله‌ای قهری برای هر شخص می‌داند که به واسطه عنصر درد جسمانی و عضوی در ولادت طبیعی، قابل به تسکین درد مادر و رهایی کودک محبوس در رحم او می‌شتابد و با تدبیر خود راه تولد او را به این عالم ممکن می‌سازد.

لذا مولوی می‌گوید:

قابل‌ه گوید که زن را درد نیست درد باید درد کودک را رهی است

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲/۲۵۲۰)

البته باید اذعان داشت که مولوی، توقف غیرطبیعی در این مرحله را نشان‌خامی و نقصان شخصیت کودک می‌داند؛ لذا مادر تمام هم و غم خود را در جهت رشد طبیعی کودک و شکوفایی استعدادهای بالقوه او در بُعد جسمانی به کار می‌گیرد:

طفل را چون پا نباشد مادرش آید و ریزد وظیفه بر سرش

(همان: ۱۴۶۰/۳)

دومین نوع کودک از دیدگاه مولوی، کودک عقلی است. مولوی بر اساس مبانی معرفتی و شیوه معهود خود می‌کوشد «تا مخاطب را تدریجاً از اقلیم حس که محدوده خاص ذهن اوست به عالم ماورای حس بکشاند.» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۴۶) مطابق این شیوه بحث از کودکان طبیعی به بحث کودکان عقلی منتقل می‌شود؛ لذا نگرش معرفت شناسانه به شخصیت کودکان عقلی و چگونگی شکل گیری آن دارد. بدین ترتیب در تعریف کودک عقلی می‌گوید: مادام که آدمی از مرتبه صورت و مرحله ظاهر زندگی نگذشته باشد، هم چنان کودک است و با امور کاذب دنیا سرگرم بازی و یاهه کاری است:

خلق، اطفال اند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا

گفت: دنیا لعب و لهو است و شما کودکی و راست فرماید خدا

از لعب بیرون نرفتی، کودکی بی ذکات روح، کی باشی ذکی؟

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱/۳۴۳۲-۳۴۳۰)

کودک و رشد

یکی از موضوعات اساسی در حوزه روان شناسی کودک، بررسی رشد جسمی و شناخت ساز و کارهای ذهنی، همچون: هوش، اندیشه، زبان، استدلال و تحوّل و شکل گیری آن‌ها در طول رشد کودک می‌باشد که از موضوعات مورد مطالعه روان شناسان کودک می‌باشد. به طوری که ژان پیاژه عقیده دارد «همان گونه که وقتی دستگاه‌های بدن، تعادل و پختگی لازم را یافتند، رشد جسمی کامل می‌شود، رشد ذهنی نیز به تدریج تکامل می‌یابد و به تعادل نهایی که ذهن بزرگسالی است، می‌رسد» (پیاژه، ۱۳۸۳: ۸) بنابراین می‌توان این گونه استنباط کرد که رشد ذهنی و روانی با رشد جسمی و اندام‌های بدن قابل قیاس است و مانند آن‌ها به سوی تعادل و تکامل گام برمی‌دارد.

حال مولوی قرن‌ها جلوتر از روان شناسانی همچون پیاژه، نگرش روان شناسانه به رشد کودک دارد. مولوی هم چون روان شناسان رشد و تکامل حسی و ادراکی، عقیده دارد که بین حس شنوایی و تکلم کودک، ارتباط مستقیم وجود دارد؛ به گونه ای که «کودکانی که کر به دنیا می‌آیند،

لال خواهند بود؛ مگر این که تکلم از راه دیگری به غیر از گوش به آن‌ها آموخته شود.» (گریسهایمر و همکاران، ۱۳۵۴: ۲۱۳) از این رو فعالیت حس شنوایی، باعث تقویت و تکامل قوه گویایی می‌شود؛ به گونه‌ای که «حس شنوایی در رشد و تکامل زبان و رفتار گویایی کودکان، اهمیت زیادی دارد و یکی از عوامل مهم و مؤثر در یادگیری مهارت سخن گفتن است و پیدایش هر نوع نقص در عمل شنوایی، موجب تعویق رشد گویایی می‌شود.» (شعاری نژاد، ۱۳۷۲: ۲۵۳) به همین دلیل مولوی، قرن‌ها جلوتر از روان‌شناسان معاصر، عدم فعالیت حس شنوایی کودک را غالباً سبب اختلال رفتار گویایی و عدم تعامل اجتماعی مطلوب کودک می‌داند و می‌گوید:

هم چنان که گوش طفل از گفتِ مام	پر شود، ناطق شود او در کلام
ور نباشد طفل را گوش رَشَد	گفت مادر نشنود، گنگی شود
دایماً هر کَرّ اصلی گنگ بود	ناطق آن کس شد که از مادر شنود

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۰۳۹/۴-۳۰۳۷)

کودک و تربیت

یکی از راهکارهای روان‌کاوانه مولوی برای تعلیم و تربیت کودک، لزوم رعایت استعداد کودک در تعلیم و تربیت می‌باشد. از این رو مولوی، ضمن اذعان به ایجاد زبانی مشترک و قابل درک بین خود و کودک، به بیان مشوق‌های مادی و انگیزش‌های روانی توسط پدر و مادر و معلم می‌پردازد که در فراگیری هر چه بهتر و بیشتر آموزه‌های تعلیمی و تربیتی تأثیر به‌سزایی دارد؛ به گونه‌ای که پدر و مادر و معلم «تربیت‌کننده ایست که نخستین بذره‌های تربیت را در جان طفل می‌کارد و رفتار و ادراکات و طرز تفکر او را می‌سازد.» (قطب، ۱۳۵۲: ۲۵۳) حال نکته قابل تأمل این جاست که مولوی در قرن سیزده میلادی که نظام تعلیمی و تربیتی مدونی در جوامع مختلف وجود نداشت، و اگر هم وجود داشت بیشتر بر اصل تنبیه کودکان استوار بود؛ سبکی نوین و منحصر به فرد به نام «تشویق و تحسین» را برای کودکان به وجود می‌آورد که به واسطه آن «استعدادهای درونی کودک را رشد می‌دهد، قوای او را به فعلیت می‌رساند، کمالات مخفی او را آشکار می‌سازد، حتی کودک نوپا را به راه می‌اندازد و نیروی تازه‌ای به کالبد او وارد می‌کند.» (قائمی،

۱۳۶۲: ۲۸۳) که این اصل امروزه مورد تأیید صاحب نظران و دانشمندان علوم تربیتی می‌باشد. مولوی این حقیقت را در لایه‌های درونی کلام خود به تصریح بیان می‌کند:

چون که با کودک سر و کارم فتاد هم زبان کودکی باید گشاد
که برو کُتاب تا مرغت خرم یا مویز و جَوز و فُستقُ آورم
(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۵۷۸/۴-۲۵۷۷)

کودک و گریه

با بررسی آراء و اندیشه‌های مولوی می‌توان دریافت که دو دیدگاه روان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به شخصیت کودک و ارتباط آن با گریه دارد. از این رو با توجه به ساحت بیرونی انسان و با نگاه روان‌کاوانه، گریه را حالت احساسی در کودک می‌داند که از یک تغییر و تحوّل درونی، نشأت می‌گیرد. نتیجه این حالت احساسی با اشک ریختن و هق هق کردن کودک همراه است که به اعتقاد روان‌شناسان «چون نوزاد، غیر از گریه، راه دیگری برای بیان منظور خود نمی‌شناسد، نمی‌تواند با گفتن تجربه‌های خود، کنجکاوای ما را ارضا کند.» (وندرزندن، ۱۳۹۰: ۷۵) از این رو، این رفتار کودک، معمولاً در نگاه والدین، نشانه یک نیاز عاطفی یا جسمی می‌باشد:

دایه و مادر بهانه جو بود تا که کی آن طفل او گریان شود
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۹۵۲/۲)

از این رو، روان‌شناسان یکی از اهمیت‌های گریه را در این می‌دانند که «گاهی اوقات، گریه برای برطرف شدن نیازهای جسمی است؛ مانند کودکی که گرسنه است و از طریق گریه به مادر می‌فهماند که باید نیازش را برطرف کند.» (دانیال، ۱۳۹۳: ۹) مطابق این اصل علمی، مولوی در قرن سیزده میلادی، هم چون روان‌شناسان معاصر، گریه را یک رفتار احساسی و یک راه ارتباطی کودک با مادر و اطرافیان خود می‌داند که مطابق این رفتار احساسی «زمانی که ارگانسیم در حالتی از آمادگی قرار می‌گیرد و در محیط نیز با علامت راه‌انداز خاصی روبرو می‌شود، به طور خودکار راه می‌افتد.» (موکیلی و دانتزر، ۱۳۸۴: ۲۶) به گونه‌ای که مولوی، گریه کودک را هنگام گرسنگی، یک نشانه می‌داند که ناشی از یک فعل و انفعال درونی می‌باشد که به شکل اشک ریختن و هق

هق کردن، نیازهای زیست- فیزیولوژیک خود را به اطرافیان بازگو می‌کند تا آن‌ها درصدد رفع نیاز او برآیند و کودک به آرامش مطلوب برسد. مولوی این حقیقت را این گونه بیان می‌کند:

تا نگرید ابر، کی خندد چمن؟ تا نگرید طفل، کی جوشد لب‌ن؟
 طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه شفیق
 (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۵/۵-۱۳۴)

از طرف دیگر مولوی با توجه به ساحت درونی انسان و با نگرش معرفت‌شناسانه، گریه کودک را حکیمانه و نشان آگاهی از مبدأ متعالی می‌داند که کودک به خاطر درد فراق و جدا شدن از رحم مادر و عدم انس و الفت با دنیای مادی گریه می‌کند. در واقع در نگرش معرفت‌شناسانه مولوی، انتقال از مرحله جنینی به مرحله تولد، توأم با گریه کودک از روی ناخرسندی و ناخشنودی است که این نشان از خردمندی و آگاهی فطرت نخستین انسانی می‌باشد که خداوند در طبیعت کودک سرشته است:

کودک نوزاد می‌گرید ز نقل عاقل استی بیشتر بگریستی
 لیک بی‌عقلی نگرید طفل نیز ورنه چشم گاو و خر بگریستی
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۲۷)

کودک و شادی

یکی از مهم‌ترین کیفیات نفسانی انسان، مقوله شادی و شاد زیستن است. از این رو با وجود پیشرفت روز افزون علوم و فنون و به وجود آمدن باشگاه‌های خنده و شادی‌آفرین «علم تجربی»، هنوز نتوانسته است، مفهوم شادی را به طور کامل توضیح دهد. هنوز میان متخصصین بر سر این که آیا شادی احساس است یا هیجان، توافقی به دست نیامده است. هم چنین جدال بر سر این که تا چه اندازه شادی، آموختنی است و تا چه حد ذاتی محسوب می‌شود، هم چنان ادامه دارد.» (شهیدی، ۱۳۸۹: ۱۶)

حال با این اختلاف نظر روان‌شناسان به مقوله شادی، با بررسی آراء و اندیشه‌های مولوی می‌توان دریافت که دو دیدگاه معرفت‌شناسانه و روان‌شناسانه به مقوله شادی کودکان دارد. در نگرش معرفت‌شناسانه، مقوله شادی را امری ذاتی در نهاد کودک می‌داند؛ ولی در نگرش روان

شناسانه، مقوله شادی را امری هیجانی قلمداد می کند. بنابراین در نگرش معرفت شناسانه، تحت تاثیر آموزه های قرآنی و تعالیم اسلامی قرار دارد؛ به طوری که منشأ شادی کودکان را حتی در شکم مادر از الطاف خداوندی می داند که به شکل رقص متبلور می شود؛ البته «به این رقص و وجد آکنده از شور و هیجان هم مولانا نه به چشم مجرد یک نمایش رمزی؛ بلکه به دیده یک تزکیه روحانی و یک عبادت عاری از ترتیب و آداب می نگریست.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۸۱) بنابراین طرز تلقی، مولوی، شادی را امری فطری، طبیعی و عطیه الهی می داند که در نهاد کودکان به ودیعه نهاده شده است:

هرگز کسی نرقصد تا لطف تو نبیند کاندر شکم ز لطف رقص است کودکان را
(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۱)

مولوی در نگرش روان شناسانه، مقوله شادی را امری هیجانی می داند؛ لذا با رویکرد به روان شناسی بازی، اوج هیجان حاصل از شادی کودکان را در بازی و سرگرمی می بیند و به تاثیر شگرف آن در حالات و روحيات کودک اشاره می کند و می گوید:

عالم خاک همچو تل، فقر چو گنج زیر او شادی کودکان بود بازی و لاغ بر تلی
(همان: ۸۹۸)

کودک و تغذیه

یکی از دست آوردهای مهم دانشمندان علوم تغذیه متأخر، درباره کیفیت و کمیّت تغذیه انسان، متناسب با سنین رشد جسمی و فکری در دوره های مختلف زندگی می باشد. از این رو به اعتبار علوم تغذیه، غذای روزانه کافی و «رژیمی که مواد غذایی را به مقادیر مناسب برای بدن تأمین می کند، برای این که انسان در حال سلامت بماند، جزء ضروریات است.» (گریسهایمر و ویدمن، ۱۳۵۴: ۳۵) مطابق این اصل علمی، مولوی با توجه به ساحت بیرونی انسان و در مقام یک فیزیولوژیست، عقیده دارد «کودک تا وقتی از خون رحم قطع علاقه نکند از شیر مادر که بلافاصله بعد از ولادت، غذای اوست بهره نمی یابد، و تا وقتی از شیر مادر باز نشود به غذاهای لذیذی که باب دندان و معده رشد یافته است، دسترسی پیدا نمی کند.» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۵۵۶) از این رو مولوی، قرن ها جلوتر از دانشمندان علوم تغذیه، به لزوم غذای مناسب و کافی با توجه به سنین رشد کودک در بُعد جسمی، تاکید می ورزد و می گوید:

طفل را گرنان دهی بر جای شیر
 طفل مسکین را از آن نان، مُرده گیر
 چون که دندان ها برآرد بعد از آن
 هم به خود طالب شود آن طفل، نان
 (مولوی، ۱۳۶۳: ۵۸۲/۱-۵۸۱)

کودک و بازی

بازی، روشی است که طبیعت در نهاد کودکان سرشته است تا بدین طریق، فنون لازم زندگی را به کودکان بیاموزد. بازی برای کودکان، فقط سرگرمی نیست؛ بلکه «بازی» فرآیندی است که در یاد دادن، اهمیتی بی‌همتا و فوق‌العاده دارد. برای کودک، بازی وسیله‌ای است که با آن دنیای بیرون را دست کاری می‌کند تا با کم و کیف و چگونگی آن آشنا شود و آن را دریابد. از این رو، اهمیت بازی در یاد گرفتن، مورد تأیید همه دانشمندان و صاحب نظران تعلیم و تربیت است. همه توافق دارند که بازی، طبیعی‌ترین روش یادگیری است.» (رؤوف، ۱۳۷۸: ۹) حال مولوی در مقام یک روان‌شناس، قرن‌ها پیش‌تر از روان‌شناسان و صاحب نظران تعلیم و تربیت، درباره روان‌شناسی بازی عقیده دارد که بازی برای کودکان، زندگی کردن است؛ به گونه‌ای که کودک به وسیله بازی به نمادسازی می‌پردازد و تخیلات خود را از طریق بازی به سادگی هویدا می‌کند و به دنیای خصوصی خود راه می‌یابد. از این رو به واسطه بازی، پیوسته میان دنیای تخیلی خویش و جهان واقعی تردد می‌کند و نقشی از مشاغل جامعه را مطابق میل و پسند خود انتخاب می‌کند و ایفای آن را بر عهده می‌گیرد؛ به گونه‌ای که این «بازی‌های اجتماعی برای کودک، فرصتی است تا به صورت شخص‌های نمایی درآید و از خلال این شخص‌های نمایی است که کودک، شخصیت خود را بروز می‌دهد.» (دُبس، ۱۳۸۲: ۶) بنابراین مولوی عقیده دارد که کودک در بازی، به رها سازی تخیل خود می‌پردازد و از این رهاسازی، ایجاد فرصت برای خلاقیت‌های ذهنی خود می‌کند؛ لذا به نمادسازی و شخصیت پردازی روی می‌آورد تا از این طریق، فنون و مهارت‌های لازم زندگی را تمرین کند و یاد بگیرد:

هم چو آن طفلی که بر طفلی تَنَد
 شکل صحبت گُن مَساسی می‌کند
 کودکان سازند در بازی، دکان
 سود نبود جز که تعبیر زمان
 شب شود، در خانه آید گرسنه
 کودکان رفته، بمانده یک تنه
 (مولوی، ۱۳۶۳: ۲۵۹۹/۲-۲۵۹۷)

دومین رویکرد روان‌شناسانه مولوی به بازی کودکان در مقامی است که مولوی، بازی را باعث انبساط باطنی و رهایی از تنش‌های درونی کودک می‌داند؛ به طوری که «کودک در بازی با کشمکش‌های درونی مواجه نیست و اگر رو به رو شود، «من» را با جبران یا تصفیۀ عواطف، آزاد می‌سازد. اما در فعالیت‌های واقعی، اغلب فرد با کشمکش‌ها دست به‌گریبان است و نمی‌تواند به آسانی از آن‌ها سر باز زند.» (پیاژه، ۱۳۸۲: ۲۲۷) حال مولوی این حقیقت را در لایه‌های درونی شعر خود به وضوح بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که کودک، عاشق بازی است و از آن بی‌نهایت، لذت می‌برد و در این لذت جویی از تنش‌ها و کشمکش‌های درونی خود فارغ است:

کودکان چون نام بازی بشنوند جمله با خرگور هم تک می‌دوند
(مولوی، ۱۳۶۳: ۵۱۱/۳)

وقت بازی کودکان را ز اختلال می‌نماید آن خـزف‌ها ژر و مال
(همان: ۶۷۶/۴)

سومین رویکرد روان‌شناسانه مولوی به بازی کودکان در مقامی است که مولوی، بازی را در رشد و تکامل فکری و عقلی کودک، بسیار تأثیرگذار می‌داند. بازی را راهی برای شکوفا شدن بسیاری از استعدادهای خفته و بالقوه کودکان می‌داند. این نگرش مولوی به بازی با نظریۀ جان واتسون، روان‌شناس رفتارگرا، هم‌سوئی دارد. واتسون «بازی را عاملی ضروری و لازم برای رشد و تکامل آدمی می‌داند و می‌گوید: بازی وسیله عمده و اساسی رشد است و بر این باور است که شناخت دوره بزرگسالی کودک از طریق بازی به صورت امری طبیعی و متعادل ممکن می‌شود.» (موثقی، ۱۳۸۰: ۶۸) حال مولوی در قرن سیزده میلادی و جلوتر از روان‌شناسان معاصر، در مقام یک روان‌شناس رفتارگرا ظاهر می‌شود و بازی را موجب شکل‌گیری شخصیت روحی و رشد ذهنی و عقلی کودک می‌داند؛ به طوری که اگر کودک بازی نکند، مبتلا به بیماری روانی است:

بازگرد از بحر و رُو در خشک نه هم ز لعبت گو که کودک راست به
تا ز لعبت اندک اندک در صبا جانش گردد با یم عقل آشنا
عقل از آن بازی همی یابد صبی گرچه با عقل است در ظاهر آبی
کودک دیوانه بازی کی کند؟ جزو باید تا که کُل را فی کند

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۲۵۶/۶-۲۲۵۳)

نتیجه‌گیری

از این بحث می‌توان این گونه نتیجه گرفت:

مولوی در قرن سیزده میلادی و در جامعه قرون وسطایی آن عصر بر اساس مبانی فکری، معرفتی و روان‌شناسی خود، شخصیت مستقل و هویت جداگانه‌ای برای کودک قائل است که این شخصیت مستقل در شکل دهی شخصیت انسان در دوره‌های دیگر زندگی، تأثیرگذار خواهد بود؛ لذا دوره کودک طبیعی را قهری و ضروری هر انسانی می‌داند که توقف غیرطبیعی آن، باعث نقصان شخصیت و عدم شکوفایی استعدادهای بالقوه آدمی در دوره‌های دیگر زندگی می‌شود.

هم‌چنین مولوی بیش از آن که مباحث معرفت‌شناسانه را درباره شخصیت کودک مطرح کند، بیشتر مباحث روان‌شناسانه را پیش روی مخاطب می‌گذارد؛ به گونه‌ای که گریه را یک نشانه برای رفع نیازهای جسمانی و عاطفی کودک می‌داند، و با نگرش روان‌شناسانه، شادی را امری هیجانی برای کودک می‌داند. بازی کودکان را تمرین مسائل زندگی آینده، باعث رهایی از تنش‌ها و کشمکش‌های درونی و سبب رشد ذهنی و عقلی کودکان به حساب می‌آورد. در تربیت کودکان بر اصل تشویق و انگیزش، صحه می‌گذارد و در تغذیه کودکان، غذای مناسب با رشد جسمی و فکری کودک را توصیه می‌کند که این اصول روان‌شناسانه مولوی، هم‌سوئی با آراء و نظریه‌های روان‌شناسان رشد و تکامل حسی و ادراکی دارد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - پیازنه ژان و باربل اینهلدر، (۱۳۸۳)، *روان شناسی کودک*، ترجمه زینت توفیق، تهران: نی، چاپ هشتم.
- ۲ - پیازنه ژان، (۱۳۸۲)، *شکل‌گیری نماد در کودکان*، ترجمه زینت توفیق، چاپ دوم، تهران: نی.
- ۳ - دانیال، راضیه، (۱۳۹۳)، *زبان اشک و لبخند*، قم: ابتکار دانش، چاپ اول.
- ۴ - دبس، موریس، (۱۳۸۲)، *مراحل تربیت*، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران، چاپ یازدهم.
- ۵ - رؤوف، علی، (۱۳۸۷)، *شکل‌پذیری شخصیت در کودکی*، تهران: آبیژ، چاپ اول.
- ۶ - زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، *بحر در کوزه*، تهران: علمی، چاپ چهاردهم.
- ۷ - _____، (۱۳۹۱)، *پله پله تا ملاقات خدا*، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سی‌ودوم.
- ۸ - _____، (۱۳۹۰)، *سرنی*، جلد اول، تهران: علمی، چاپ سیزدهم.
- ۹ - شعاری نژاد، علی اکبر، (۱۳۷۲)، *روان شناسی رشد*، تهران: اطلاعات، چاپ نهم.
- ۱۰ - شهیدی، شهریار، (۱۳۸۹)، *روان شناسی شادی*، تهران: قطره، چاپ اول.
- ۱۱ - عرفی شیرازی، (۱۳۶۹)، *دیوان اشعار*، تصحیح غلامحسین جواهری وجدی، تهران: سنایی، چاپ سوم.
- ۱۲ - قائمی، علی، (۱۳۶۲)، *تربیت و بازسازی کودکان*، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۱۳ - قطب، محمد، (۱۳۵۲)، *روش تربیتی اسلام*، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، تهران: پیام، چاپ سوم.
- ۱۴ - گریسهایمر، آستر و ماری ویدمن، (۱۳۵۴)، *فیزیولوژی انسان*، ترجمه فرخ شادان و همکاران، تهران: پیام، چاپ اول.
- ۱۵ - موثقی، هایده، (۱۳۸۰)، *روان شناسی بازی*، کرج: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول.
- ۱۶ - هوکیلی، آلکس و روبرت دانتزر، (۱۳۸۴)، *انگیزش و هیجان*، ترجمه حمزه گنجی و علی پیکانی، تهران: ساوالان، چاپ اول.

۱۷ - مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۸)، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع، الزمان فروزانفر، تهران: پیمان، چاپ اول.

۱۸ - _____، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.

۱۹ - وندرزدن، جیمز، (۱۳۹۰)، روان‌شناسی رشد، ترجمه حمزه گنجی، تهران: ساوالان، چاپ هفتم.